

راز جنایت ۲ میلیارد تومانی در صندوق عقب ماشین



وقتی پدر به پای مرد آشنا شلیک کرد پسرش در اقدامی بی رحمانه با چاقو به جان مرد زخمی افتاد و در برابر دیدگان پدرش دست به قتل زد. این قتل دلخراش فقط بخاطر ۲ میلیون تومان رخ داد و حالا پدر و پسر در برابر مجازات های سنگینی قرار دارند یکی قصاص و دیگری باید در زندان غصه سرنوشت پسرش را بخورد.

به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده از شامگاه ۴ مرداد ماه سال ۱۴۰۱ به دنبال کشف یک ال ۹۰ در حاشیه خیابان آغاز شد. مردی با مأموران کلانتری ۱۳۲ نبرد تماس گرفت و گفت: یک ال ۹۰ در حالی که شیشه های آن پایین است در حاشیه خیابان اتابک رها شده است.

با این تماس مأموران به محل رفتند و به بررسی پرداختند. مأموران در بازرسی صندوق عقب خودرو یا جسد یک مرد ضربه چاقو به کمرش و اصابت یک گلوله به پایش از پا درآمده است.

جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و مأموران برای افشای راز جنایت به تکیه افتادند.

نخستین سرخ استعمال پلاک خودرو نشان داد جسد متعلق به مردی ۵۵ ساله به نام یاسر است. خانواده وی به مأموران گفتند: پدرمان کارمند یک اداره دولتی است. او صبح سویر بر خودرو ال ۹۰ از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. پدرمان با کسی خصومت نداشت و نمی دانیم چه کسی او را کشته است.

مأموران در فاز دیگری از تحقیقات به بررسی تماس های تلفنی قربانی پرداختند و فهمیدند او آخرین بار با پسر ۱۹ ساله ای به نام بنیامین تماس داشته است. به این ترتیب مأموران به خانه پدری بنیامین در جنوب تهران رفتند و به بازجویی از پسر جوان پرداختند.

لکه های خون روی فرش که بتازگی شسته شده بود شک پلیس را دو چندان کرد و پسر جوان به ناچار لب به اعتراف گشود و به قتل یاسر اعتراف کرد.

تشریح جنایت بنیامین در تشریح جزئیات ماجرا گفت: یاسر دوست پدرم بود و مدتی بود او را می شناختم. چند ماه قبل ۲ میلیون تومان از او قرض گرفته بودم. آن روز در غیاب پدرم، یاسر به خانه مان آمد و از من خواست تا پدری ام را ببردازم. سر همین موضوع با هم درگیر شدیم. او به سمت من حمله رو شد. همان موقع پدرم از راه رسید. او که از دیدن درگیری میان من و دوستش شوکه شده بود با یاسر درگیر شد و با تفنگی که در خانه داشت یک تیر به پای او شلیک کرد. من همان موقع به آتشپزخانه رفتم و یک چاقو برداشتم. می خواستم ضربه ای به دست یا سرش بزنم تا قدرت دستش گرفته شود و نتواند زد و چاقو ناخواسته با کمر او برخورد کرد. وی ادامه داد: من و پدرم که ترسیده بودیم جسد را در صندوق عقب ماشین یاسر گذاشتیم و آن را در حاشیه خیابان رها کردیم. باور کنید من قصد کشتن یاسر را نداشتم و مرگ او ناخواسته رخ داد.

پدر بنیامین نیز گفت: وقتی وارد خانه شدم و صحنه درگیری پسر و دوستم را دیدم شوکه شدم. یاسر، پسر را کتک می زد. به همین خاطر یک تیر به پایش شلیک کردم. اما هرگز راضی به مرگ او نبودم.

پرونده پسر ۱۹ ساله با صدور کيفخواست به شعبه دهم دادگاه کيفری یک استان تهران فرستاده شد تا بزودی به اتهام قتل وی رسیدگی شود. این در حالی است که اولیای دم برای بنیامین حکم قصاص خواسته اند.

پرونده پدر بنیامین نیز به اتهام ضربه های غیرمنتهی به فوت بی قربانی به دادگاه کيفری دو استان تهران فرستاده شد.

اینها را محمدرضا مدروانی روایت می کند؛ کسی که ۲۷ سال است در کرمان معلمی می کند و در انجام کار خیر، دستی بر آتش دارد. او در مورد علت رفتار این میهماندار به خبرنگار «ایران» می گوید: «پزشکان با مشاهده وضعیت اولیه امیراحسان بعد از حادثه به والدینش گفته بودند که باید پای آسیب فرزندشان قطع شود. وقتی در جریان ماجرا قرار گرفتیم با دوستان پزشک خیر خود وضعیت امیراحسان را در میان گذاشتیم. آنها هم با دیدن تصاویر پزشکی تأیید کردند که باید پای پسر بچه قطع شود. همان تیم پزشکان خیر برای درمان امیراحسان همراه ما شدند. وقتی امیراحسان را وارد اتاق عمل کردند، معجزه زندگی این پسر بچه شکل گرفت. پزشکان قبل از قطع پا به این نتیجه رسیدند که امکان ترمیم پای آسیب دیده وجود دارد.»

وی در ادامه می افزاید: «بعد از عمل اولیه برای تکمیل درمان باید امیراحسان هفت ساله راهی تهران می شد. نامه پزشکی برای انتقال او با هواپیما صادر شد. بلیت تهیه و خانواده و امیراحسان روانه فرودگاه شدند اما پای پرواز با بی مهری میهماندار هواپیما مواجه شدند. میهماندار بی توجه به نامه پزشکی، تأکید داشت که اجازه

ورود امیراحسان را به هواپیما نخواهد داد و در نهایت هم تأکید خود را اجرایی کرد.»

محمدرضا مدروانی می گوید: «هواپیما بدون امیراحسان و والدینش پرواز کرد. چاره ای نبود جز انتقال پسر بچه با شرایط سخت، یعنی سفر با اتوبوس در آن وضعیت خاصی که امیراحسان در آن قرار داشت. باید بگویم بعد از چند روز، شرکت هواپیمایی با اعلام عذرخواهی از خانواده امیراحسان، مدعی شد که خسارت بلیت را پرداخت می کند اما با گذشت نزدیک به سه سال از آن زمان هنوز هیچ خبری از پرداخت خسارت نیست.»

مرد خیری که با مدرسه سازی شروع کرد و به درمان رایگان کودکان رسید محمدرضا مدروانی فعالیتش در کار خیر را با مدرسه سازی آغاز کرد ولی بعد از اینکه مادر فهمیده برای دریافت کمک به سمتش دست دراز کرد، مسیر زندگی خیرخواهانه اش عوض شد.

مدروانی در تشریح آشنایی با فهمیده که پزشکان می گفتند تومور مغزی دارد،



محمدرضا مدروانی

می گوید: «زمانی که من برای بازدید از مدارس در مناطق محروم حاضر می شدم، می دیدم که بچه ها به فضای آموزشی نیاز دارند؛ برای همین به کار خیر مدرسه سازی وارد شدم. من با کمک دوستان توانستم ۲۰ مدرسه بسازم؛ اما مسیر مدرسه سازی من، در سال ۱۳۹۶ به طور کلی تغییر کرد.»

او در ادامه می گوید: «برای سخنرانی در یکی از مدرسی که ساخته بودیم حاضر شدم که ناگهان یک مادر به سمت آمد. او برای فرزندش که تومور مغزی داشت از من درخواست کمک کرد. نامش فهمیده بود. من به مادر فهمیده گفتم که نمی توانم هزینه های درمان در استانی دیگر را تقبل کنم؛ ولی به او پول دادم تا با فرزندش به کرمان بیایند تا کمک شان کنم. من در این فاصله، با پدر یکی از دانش آموزان که پزشک ماهری بود صحبت کردم و از او خواستم فهمیده را معاینه کند. روز شنبه، فهمیده را به کرمان آوردند. پدر دانش آموزان هم به ما مراجعه کرد که این دسته از افراد را نیز درمان

می گویید: «زمانی که من برای بازدید از مدارس در مناطق محروم حاضر می شدم، می دیدم که بچه ها به فضای آموزشی نیاز دارند؛ برای همین به کار خیر مدرسه سازی وارد شدم. من با کمک دوستان توانستم ۲۰ مدرسه بسازم؛ اما مسیر مدرسه سازی من، در سال ۱۳۹۶ به طور کلی تغییر کرد.»

او در ادامه می گوید: «برای سخنرانی در یکی از مدرسی که ساخته بودیم حاضر شدم که ناگهان یک مادر به سمت آمد. او برای فرزندش که تومور مغزی داشت از من درخواست کمک کرد. نامش فهمیده بود. من به مادر فهمیده گفتم که نمی توانم هزینه های درمان در استانی دیگر را تقبل کنم؛ ولی به او پول دادم تا با فرزندش به کرمان بیایند تا کمک شان کنم. من در این فاصله، با پدر یکی از دانش آموزان که پزشک ماهری بود صحبت کردم و از او خواستم فهمیده را معاینه کند. روز شنبه، فهمیده را به کرمان آوردند. پدر دانش آموزان هم به ما مراجعه کرد که این دسته از افراد را نیز درمان

فهمیده، فقط میگویند است.»

مدروانی تأکید کرد: «این در حالی است که فهمیده حتی نوبت جراحی هم نداشت! آنچنان به این بچه تلقین شده بود تومور مغزی دارد که وقتی دستش را گرفتیم تا از لهه پای بیمارستان بالا ببریم، بی حال روی زمین افتاد.»

این کار خیره آغازی شد برای تغییر مسیر آقا معلم. او تصمیم گرفت با والدین دانش آموزان که پزشک هستند ارتباط بگیرد تا کار خیری را کلید بزند که به دانش آموزان بی بضاعت که درگیر بیماری هستند، کمک کند. سه استان سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان، انتخاب این معلم برای پیگیری کارهای خیرخواهانه شان شد.

او می گوید: «من با این گروه و البته پزشکانی که در استان های مختلف می شناختم، یک تیم جهادی تشکیل دادم. هر ساله، چندین بار به این سه استان سفر می کنیم و دانش آموزان بی بضاعت را به رایگان درمان می کنیم. البته جمعیت هدف ما، بیشتر دانش آموزان و بچه ها هستند ولی ممکن است افراد بزرگسال هم به ما مراجعه کنند که این دسته از افراد را نیز درمان

روایت دردناکی که پاورکردنی نیست نامهربانی میهماندار هواپیما با پسری که وقت عمل داشت

زهرا علی هاشمی / امیراحسان پایش بین پره های چرخ موتورسیکلت پدرش گیر کرد. حتی نمی توانید تصور کنید که جقدر وحشتناک است. بچه هفت ساله را با همه کمبودها در کرمان از قطع پا نجات دادیم. او برای درمان تکمیلی باید راهی تهران می شد. با نامه پزشک راهی فرودگاه شد اما میهماندار هواپیما اجازه نداد وارد هواپیما بشوند و زمان داشت از دست می رفت. به سختی با اتوبوس روانه تهران شد و ما ماندیم و علامت سؤال بزرگ در برابر حرکتی عجیب از این شرکت هواپیمایی که حتی خسارت کنسلی بلیت هواپیما را نیز پرداخت نکرد.»

می کنیم. « این معلم خیر و فداکار در پایان می گوید: «من در این مسیر، بخشی از درآمدم را که در کلاس های خصوصی به دست می آورم صرف می کنم ولی خانواده، دوستان و آشنایانم نیز در این مسیر به من کمک می کنند. در تمام این اردوهای جهادی که بعضاً با حضور بیش از ۵۰ پزشک متخصص برگزار می شود، به نکته ای دست یافتیم که امیدوارم روزی برسد که حل و فصل شود. در استان های محروم، پزشکان، بعد از آنکه درآمد بیشتری داشته باشند، برای همین افرادی که در مناطق محروم دچار بیماری می شوند، اکثر اوقات با پزشکان کم تجربه ملاقات می کنند و این موجب می شود که راه حل های مناسبی برای بیماری شان ارائه ندهند. از جمله همین اتفاقی که برای فهمیده و امیراحسان رخ داده بود که فکرمی کردند دختر تومور مغزی دارد و پسر، باید پایش را از دست بدهد. امیدوارم روزی برسد که پزشکان متخصص و متعهد در استان های محروم حاضر باشند تا دیگر نازی به برگزاری اردوهای اینچنینی نباشد و مردم به راحتی بتوانند به آنها دسترسی داشته باشند.»

قتل مادر بزرگ در میهمانی جمعه

زیاد به مادر بزرگم سر نمی زند. برای همین آن روز دلیم هوایش را کرد و سراغش رفتم. ساعت چند بود؟ ساعت ۷ صبح روز جمعه بود. مادر بزرگت باور کرد که تو آن وقت صبح برای سر زدن به خانه اش رفته ای؟ تعجب کرد. گفت چه عجب از این طرف؟ بعد شروع کرد به کلایه از بچه ها که به او سر نمی زدنند. و می خواست برای تو ناظر درست کند؟ نه گمان نکنم! خیلی کم دست بخت او را خورده بودم. خاطره زیادی با او ندا شدم!

اما تو که می دانستی مادر بزرگت را به قتل رسانده ای!

بله اما نمی خواستم این اتفاق بیفتد و خواهرم آن موقع نمی دانست ماجرا چیست.

از روز حادثه بگو.

سال ها بود که با مادر بزرگم رفت و آمد نداشتم. بعد از فوت پدرم او با ما معاشرت نداشت. پدرم اعتیاد داشت و همین باعث فوت او شد اما مادر بزرگم می گفت که مادر دخدا بیا مرز در مرگ او مقصر است. من می دانستم که کسی

قرار نبود کسی بمیرد پیمان جقدری درس خوانده ای؟ دو تا فوق دیپلم دارم. یکی در رشته کامپیوتر و یکی قالیبافی. شغل چیست؟ تعمیر وسایل پرینت و اسکن انجام می دهم.

از خانواده ات بگو.

ازدواج کرده ام و یک دختر ۶ ساله دارم. پدر و مادرم هم به رحمت خدا رفته اند، فقط یک خواهر دارم که روز حادثه خبر فوت مادر بزرگم را همان خواهرم به من داد!

اما تو که می دانستی مادر بزرگت را به قتل رسانده ای!

بله اما نمی خواستم این اتفاق بیفتد و خواهرم آن موقع نمی دانست ماجرا چیست.

از روز حادثه بگو.

سال ها بود که با مادر بزرگم رفت و آمد نداشتم. بعد از فوت پدرم او با ما معاشرت نداشت. پدرم اعتیاد داشت و همین باعث فوت او شد اما مادر بزرگم می گفت که مادر دخدا بیا مرز در مرگ او مقصر است. من می دانستم که کسی

فاطمه شیخ علیزاده / صبح جمعه خانه مادر بزرگ؛ نوستالژی شیرین کودکی ماست. اما در جنایتی که ۱۲ اسفند سال ۱۴۰۱ توسط پیمان ۳۱ ساله رقم خورد، گرمای سماور مادر بزرگ و صدای نشاط نوه ها جایش را به سردی جسد و بوی خون داد.

آن روز وقتی بوق های ممتد بی پاسخ تلفن خانه مادر بزرگ، دختران پیرزن را دلواپس کرد؛ سسری به خانه او واقع در نظام آباد تهران زدند و ساعتی بعد صدای شیون و آژیر ماشین پلیس کوچکی را پر کرد.

مشاهدات اولیه حکایت از این داشت که مادر بزرگ خفه شده بود و رسیدگی به موضوع در دستور کار محمد رضا صاحب جمعی بازپرس کشیک قتل تحقیقات برای یافتن ردی از عامل جنایت آغاز شد تا اینکه چند روز قبل نوه این زن به عنوان متهم به قتل بازداشت شد و صبح روز گذشته در اولین جلسه بازجویی به قتل مادر بزرگ خود اعتراف کرد.

ادامه این گزارش را در گفت و گو خبرنگار ما با عامل جنایت بخوانید.

حمله خونین گرگ وحشی به ۶ اردستانی



رئیس دامپزشکی اردستان از مصدومیت ۶ نفر از جمله یک نفر از عوامل انتظامی بر اثر حمله گرگ در این شهرستان خبر داد.

در اثر ورود یک قلاده گرگ به شهر اردستان در ساعات مختلف و پرسه زدن در شهر ۶ نفر از مصدوم گردید که پس از اطلاع نیروهای محیط زیست به محل مورد نظر اعزام شدند، اما با فرار گرگ نیروهای آتش نشانی و فرابچه محل اعزام شدند و گرگ مورد نظر را کشتند.

همچنین بر اثر حمله گرگ در شهرستان اردستان یکی از این ۶ نفر از پرسنل نیروهای انتظامی بوده که در زمان کشتن گرگ مصدوم شده است.

سعید راعی رئیس دامپزشکی استان اصفهان اظهار داشت: بیرو حضور یک قلاده گرگ در سطح شهرستان اردستان و حمله به برخی شهروندان، بلافاصله پس از اتلاف حیوان، پرسنل شبکه دامپزشکی شهرستان اردستان در محل حاضر و نسبت به نمونه برداری از مغز حیوان تلف شده جهت تشخیص هاری و ارسال نمونه به آزمایشگاه مرجع هاری در استان آذربایجان شرقی اقدام کردند.

وی ضمن اشاره به اقدامات صورت گرفته در زمینه آموزش و افراد درگیر به گاز گرفتگی، افزود: ارائه آموزش های لازم به اقارب افراد درگیر در عملیات اتلاف و نظارت بر دفن بهداشتی آن از اقداماتی بود که دامپزشکی اردستان در این امر وقت انجام داده است.

رئیس دامپزشکی شهرستان اردستان گفت: بیماری هاری یک بیماری ویروسی بسیار مهلک با کشندگی ۱۰۰ درصد و مشترک بین انسان ها و حیوانات بوده که حیوان مبتلا دچار تغییر رفتار گشوده گبری، ترس از نور یا پرخاشگری، حمله به سایر حیوانات و اشیاء و در نهایت مرگ می شود.

نه من فقط مجسمه را پر تپاب کردم.

تو از خانه اش سرقت هم کردی، نقشه دزدی را از قبل کشیده بودی؟

نه من فقط می خواستم وانمود کنم که سارق وارد خانه شده است تا کسی به من شک نکند. یک دستگاه اسپیکر ساز و دو گوشی موبایل برداشتم که الان هم نمی دانم آنها را کجا انداخته ام.

چند وقت است اعتیاد داری؟

حدود ۵ سال قبل وقتی مادرم فوت کرد، فشار عصبی زیادی داشتم و به مواد مخدر رو آوردم.

مجازات مرگ در پایان عشق موازی مرد جوان که زن دومش را به خاطر رابطه پنهانی با یک زن دیگر کشته و جسد وی را دفن کرده بود با حکم قضایی به قصاص محکوم شد. به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده از ۲۱ اسفند ماه سال ۹۹ آغاز شد. مرد جوانی به نام بهنام به پلیس آگاهی پاکدشت رفت و از ناپدید شدن همسر ۳۵ ساله اش به نام شقایق خبر داد.

وی گفت: من چند سال قبل از زن اولم جدا شدم و با شقایق ازدواج کرده ام. او دیروز از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. با این شکایت، تحقیق برای افشای راز ناپدید شدن زن جوان آغاز شد و مأموران به اختلاف های دنباله دار بهنام و همسرش پی بردند. به این ترتیب بهنام تحت بازجویی قرار گرفت و این بار ادعای جدیدی را مطرح کرد.

وی گفت: من و شقایق سواری ماشینی بیرون رفته بودیم که با هم درگیر شدیم. در میدان اصلی پاکدشت او گفت حالش بد شده و از من خواست تا ماشین را متوقف کنم. پرونده، وی به قصاص محکوم شد.

او از ماشینی پیاده شد و رفت و دیگر به خانه بازنگشت. در حالی که مأموران ردی از زن جوان پیدا نکرده بودند در سومین روز از ناپدید شدن شقایق بهنام لب به اعتراف گشود و به قتل همسرش اعتراف کرد.

مرد جوان گفت: مدتی بود با دختر جوانی آشنا شده بودم اما شقایق به این ماجرا پی برد. سر همین موضوع مدام با هم درگیر بودیم. شقایق زن دوم بود و گمان می کرد می خواهم زن سوم بگیرم. به همین خاطر مدام تماس های تلفنی مرا چک می کرد.

این مرد در تشریح جزئیات جنایت گفت: آخرین بار وقتی دعوا میان ما بالا گرفت با دستتنگ لگولی او را فشار دادم. وقتی نیمه جان روی زمین افتاد شالی را دور کردمش پیچیدم و او را خفه کردم. من جسد را لای پتو پیچیدم و در صندوق عقب پر ایدم گذاشتم. سپس آن را در کودالی در شریف آباد دفن کردم و به خانه برگشتم.

با پایان دفاعیات متهم با توجه به مدرک های موجود در پرونده، وی به قصاص محکوم شد.

